

# المرسى العاشر:

## توقفكاه دهم:

### السومريون وحاكمية الله

### سومريان و حاكميت خدا

يقول د. كريم في الحكومة:

دكتور كريم در خصوص حكومت مي گويد:

[الحكومة - أول برلمان ذي مجلسين - إن نمو الإنسان الاجتماعي والروحي لهو في الغالب بطيء، منحرف، ويصعب تتبعه وتقصيه. وقد تكون الشجرة المتكاملة النمر منفصلة بعيدة عن بذرتها الأصلية بألوف الأميال والسنين. خذ مثلاً أسلوب الحياة المعروف باسم الديمقراطية ومؤسساتها أو نظامها الأساسي وهو المجلس السياسي. ففي ظاهر الحال يبدو هذا النظام وكأنه قاصر على حضارتنا الغربية أو احتكار لها، وأنه ثمرة من ثمرات القرون الحديثة، إذ من ذا الذي يتصور أن برلمانات سياسية كانت في الوجود قبل ألوف كثيرة من السنين، وفي جهات من العالم ليست لها صلة بالمؤسسات الديمقراطية إلا فيما ندر ولكن الأثري الصبور ينقب ويتعمق في الحفر ويوسع فيه، ولا يعلم مطلقاً ماذا سيجده ويعثر عليه وبفضل جهود فرقة المعول أصبح في وسعنا الآن أن نقرأ سجل مجلس سياسي انعقد قبل نحو خمسة آلاف عام في الشرق الأدنى قبل أي مكان آخر.

[حکومت به صورت نخستین پارلمان دارای دو مجلس: پیشرفت اجتماعی و معنوی انسان معمولاً کند و پیچ در پیچ است و دنبال کردن آن بسیار دشوار. درخت بارور تمدن با تخم اصلی خود هزاران مایل و سال فاصله دارد. به عنوان مثال شیوهی زندگی معروف به دموکراسی و بهترین مؤسسهی آن یعنی مجلس سیاسی را در نظر مجسم کنید. ظاهراً چنین به نظر می رسد که این گونه حکومت عملاً در انحصار تمدن های غرب و محصول قرون اخیر است، اما کسی تصور آن را هم نمی کند که هزاران سال پیش پارلمان های سیاسی وجود داشته باشد، آن هم در گوشه ای از جهان که رابطه اش با مؤسسات دموکراتیک ناچیز می باشد. یک باستان شناس شکیبا بی خبر از آنچه در دل خاک خواهد یافت، همواره عمق و پهنای زمین را می کاود. بر اثر این گونه کاوش ها با بیل و کلنگ بود که ما توانستیم از تشکیل یک مجلس سیاسی در حدود پنج هزار سال پیش پرده برداریم، چنین مجمعی نخستین بار در خاور نزدیک منعقد شده است.

أجل إن أول برلمان سياسي معروف في تاريخ الإنسان المدون قد التأم في جلسة خطيرة في حدود 3000 ق. م ولقد كان مثل برلماننا مؤلفاً من مجلسين: من مجلس الأعيان أي مجلس الشيوخ ومن مجلس العموم (النواب) المؤلف من المواطنين الذكور القادرين على حمل السلاح وكان برلمان حرب دعى للانعقاد ليتخذ قراراً في أمر خطير يخص الحرب والسلام. لقد كان عليه أن يختار بين السلم بأي ثمن كان وبين الحرب والاستقلال. فأما مجلس الأعيان الذي كان مؤلفاً من الشيوخ المحافظين فإنه أعلن قراره أنه بجانب السلم مهما كان الثمن. ولكن الملك اعترض على هذا القرار ثم عرض الأمر بعد ذلك على مجلس العموم فأعلن هذا المجلس الحرب من أجل الحرية وصادق الملك على قراره.

آری، حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد، اولین پارلمان سیاسی تاریخ مدون نسل بشر، به شکل پر ابهت و پرشوری برپا شد. این مجمع مانند پارلمان‌های امروزی از دو مجلس تشکیل می‌شد، یکی مجلس سنا یا مجلس شیوخ و دیگری مجلس عوام (نمایندگان) که جوانان قادر به حمل سلاح به عضویت آن درمی‌آمدند. اعضای دو مجلس در یک جلسه‌ی مشترک برای اخذ تصمیم درباره‌ی مسئله‌ی مهمی که سرنوشت صلح و جنگ به آن بستگی داشت، شرکت می‌جستند. مجلس در وضعی قرار گرفته بود که ناچار یکی از دو راه را باید انتخاب می‌کرد: صلح به هر قیمت، یا استقلال به قیمت جنگ. نمایندگان محافظه‌کار و سالخورده‌ی مجلس سنا به نفع صلح به هر قیمت رأی دادند؛ اما پادشاه تصمیم آنان را نقض کرد و موضوع را در مجلس عوام مطرح ساخت. این مجلس به نفع جنگ و آزادی رأی داد و پادشاه تصمیم آن‌ها را تصویب نمود.

ففي أي جزء من العالم أول برلمان معروف لدى الإنسان ؟  
لم يكن موضع انعقاده في الغرب في قارة أوروبا كما قد تظن فإن المجالس السياسية في بلاد الإغريق الديمقراطية وفي زومة الجمهورية جاءت بعد ذلك بزمان طويل بل إن مما يثير الغرابة والدهشة أن يكون ذلك البرلمان العتيق قد عقد جلساته في ذلك الجزء من آسيا الذي اصطلح الناس عليه تسميته باسم الشرق الأدنى موطن الطغاة والمستبدين المأثور وهو جزء من العالم كان يظن عنه أن المجالس السياسية لم تكن معروفة فيه.

در کدام کشور، نخستین مجمع سیاسی که انسان شناخته، تشکیل جلسه داده است؟

برخلاف تصور و استنباطی که امروزه رواج دارد، این مجلس در مغرب زمین و در قاره‌ی اروپا نبود؛ مجالس سیاسی یونان و جمهوری روم مدتها بعد به وجود آمد. شگفتا که چنین مجلس کهنی در سرزمین جباران و

خودکامگان سرکش، جایی که گمان نمی‌رفت با مجامع سیاسی آشنایی و پیوندی داشته باشند، یعنی خاور نزدیک منعقد شد.

أجل إنه في تلك البلاد المعروفة قديماً باسم سومر الواقعة شمال خليج فارس بين نهري دجلة والفرات تم انعقاد أقدم مجلس سياسي معروف فمتى اجتمع هذا البرلمان؟ إنه اجتمع في الألف الثالث ق. م فلقد كان يقطن بلاد سومر وهي تطابق القسم الجنوبي من العراق الحديث شعب أنشأ ونمى ما يرجح أن تكون أرقى حضارة في العالم المعروف آنذاك [من ألواح سومر - د. صموئيل كريمير].

آری نخستین مجلس سیاسی شناخته شده در سرزمینی که در شمال خلیج فارس میان دو رود دجله و فرات قرار دارد و پیشینیان آن را سومر می‌نامیدند، تشکیل گردید. بی‌مناسبت نیست بدانیم انعقاد آن، چه زمانی بوده است. در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد. در آن روزها در سرزمین سومر- منطقه‌ی جنوبی عراق امروز- مردمی سکونت داشتند که بی‌گمان از درخشان‌ترین تمدن شناخته شده‌ی آن دوره در کشور خود برخوردار بودند. (از الواح سومر- سموئیل کریمیر: ص ۸۲.)

العلاقة بين السومريين وحاكمية الله أمر لم يكن لكريمير ولا لكثيرين من علماء الآثار غيره أن يدركوه، لأنهم إما لا يعتقدون بحاكمية الله، أو ملحدون يعتقدون أن الدين ابتدعه السومريون، والتوراة والقرآن مجرد عملية استنساخ للقصاص السومرية الخيالية - بنظرهم - كقصة الطوفان، ولهذا فهم عندما وجدوا أن الملك السومري يعرض أمر الحرب على مجلسين للشورى حكموا وجزموا أن ما يمارسه السومريون ديمقراطية تشبه الديمقراطية الغربية اليوم، في حين أن ما كان يمارسه السومريون ليس الديمقراطية الغربية أبداً، ولا علاقة لممارستهم بالديمقراطية الغربية، حيث إن

هناك نصوص سومرية كثيرة تؤكد أنّ الحاكم يأخذ شرعيته من التنصيب الإلهي.

رابطه‌ی سومریان و حاکمیت خدا موضوعی است که کریمر و بسیاری از باستان‌شناسان از درک آن عاجزند؛ زیرا آنها به حاکمیت خدا اعتقاد ندارد و یا خداناباورند و دین را از اختراعات سومریان به شمار می‌آورند و تورات و قرآن را صرفاً کپی‌برداری‌هایی از داستان‌های تخیلی سومریان مانند قصه‌ی طوفان در نظر می‌گیرند. به همین دلیل هنگامی‌که این افراد دریافتند پادشاه سومری موضوع جنگ را در دو مجلس به شور گذاشت، این‌گونه حکم قطعی صادر کردند که عملکرد سومری‌ها دموکراسی و مشابه دموکراسی امروز غرب بوده است. این در حالی است که عملکرد سومری‌ها به هیچ وجه دموکراسی غربی نبود و ارتباطی هم با آن نداشت؛ چرا که متون سومری بسیاری وجود دارد که در آنها تأکید شده است که حاکم، مشروعیت خود را از تنصيب الهی به دست می‌آورد.

إنّ نظام الحكم السومري هو نظام ورثوه عن نوح (ع) وعن الأنبياء كما ورثوا الدين الإلهي، فقد كان لديهم نظام حكم إلهي محرّف كما كانوا أصحاب دين إلهي محرّف، فنظام الحكم السومري لم يكن نظاماً دكتاتورياً ولا نظاماً ديمقراطياً بالمعنى الديمقراطي الغربي المعروف اليوم.

بنابراین نظام حکمرانی سومریان، نظامی است که از نوح ع و پیامبران به ارث برداند؛ همان‌طور که دین الهی را از آنان به میراث برداند. سومریان از یک سیستم حکمرانی الهی تحریف‌شده برخوردار بودند، همان‌طور که دین الهی تحریف‌شده داشتند؛ بنابراین سیستم حکومتی سومریان نه دیکتاتوری بود و نه دموکراسی به معنای دموکراسی شناخته‌شده‌ی غرب امروز.

في نظام الحكم السومري كان هناك ملك تُعيّنه الآلهة. كما أنّ في نظام الحكم الإلهي ملك أو حاكم يعيّنه الله، ومهمة هذا الحاكم هي تحقيق إرادة الله وتطبيق قانون الله وإنصاف المظلومين، فهناك هدف من تعيين الحاكم الإلهي هو ليس الحكم بحدّ ذاته، ولهذا فنظام الحكم الإلهي يمكن أن يتحقق حتى بإشراف الحاكم المعيّن من الله على التطبيق ومراقبة التطبيق والتدخل للتصحيح عند وجود توجّه للخطأ، وليس من الضروري أن يقوم بالحكم بنفسه ليتحقق الهدف من تعيينه.

نظام حكومتى سومريان به اين صورت بود كه پادشاه را الهها (خدایان) تعيين می‌کردند؛ همان‌طور كه در سيستم حكومت الهی نیز پادشاه یا حكفرما از سوی خداوند تعيين می‌شود. وظیفه‌ی این حاكم، تحقق بخشیدن به خواست و اراده‌ی الهی، اجرای قانون خدا و برخورد عادلانه با ستمديدگان است؛ بنابراین هدف از تعيين حكفرمای الهی، خود حكمرانی نیست؛ و این نظام حكمرانی الهی می‌تواند توسط حاكمی معين شده از سوی خدا، قوانین را اجرا کرده، بر آن نظارت داشته و به هنگام خطا رفتن این فرآیند، به‌گونه‌ای صحيح مداخله نماید و ضرورتی ندارد كه خودش به حكمرانی مبادرت ورزد تا هدف از تنصیب و تعيينش عملی گردد.

وهذا ما نجده أو قريباً منه في المثال السومري الذي أوردته الدكتور صاموئيل كريم، حيث كان هناك نزاع بين كيش وأوروك على السلطة ودعوى التنصيب الإلهي، وقام حاكم أوروك بطلب رأي الشعب باختيار الحرب أو السلم، ولكنه لم يكن رأياً ملزماً له كما هو واضح في ما تقدم:

ما این مطلب یا قریب به آن را در نمونه‌ی سومری که دکتر سموئیل کریمر آورده است، می‌بینیم. جایی که بین کیش و اوروک بر سر حکمرانی و ادعای تنصیب الهی نزاع بود و حاکم اوروک برای انتخاب جنگ یا صلح به آرای ملت مراجعه کرد، ولی او خود را به گردن نهادن به آن رأی ملزم نمی‌دیده است، همان‌طور که در مطلب پیشین این موضوع به‌وضوح مشاهده می‌شود:

[أما الأوضاع السياسية التي استوجبت انعقاد أقدم برلمان في التاريخ مدونة أخباره فيمكن وصفها على الوجه الآتي: كانت بلاد سومر في غضون الألف الثالث ق . م مثل بلاد الإغريق في زمن متأخر جداً مؤلفة من عدد من دول - المدن المتنافسة المتنازعة فيما بينها على كسب السلطة والسيطرة على جميع البلاد. وكانت دولة كيش من أهم هذه الدويلات وهي المدينة التي تسلمت الملكية كما جاء في الأساطير السومرية من السماء بعد الطوفان فوراً. ولكن كان هناك من هذه الدويلات دولة - مدينة أخرى هي دولة ارك (أوروك) الواقعة بمسافة بعيدة إلى الجنوب من كيش وكانت تتعاضم في السلطان والنفوذ السياسي حتى بلغ بها الحال أن أخذت تهدد سلطان دولة كيش على بلاد سومر. فأدرك ملك كيش عندئذ مبلغ الخطر وهدد أهل ارك بشن الحرب عليهم إذا أبوا الاعتراف به سيذاً عليهم. وفي هذه الأزمة العصيبة التأم مجلسا ارك أي مجلس الشيوخ ومجلس الذكور القادرين على حمل السلاح ليبتا في أي السبيلين يختاران: الخضوع والإذعان إلى سلطان كيش والتمتع بالسلم أو إشهار السلاح والحرب من أجل المحافظة على الاستقلال] [من ألواح سومر - د. کریمر: ص 83 - 84].

[اوضاع و احوال سیاسی که موجب انعقاد نخستین مجلس سنا در تاریخ مدون گشت از این قرار بود: سرزمین سومر در ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد، مانند یونان چندین قرن بعد، از چند دولت- شهر تشکیل می‌شد، که برای

احراز برتری بر سراسر سومر با یکدیگر همواره رقابت و کشمکش داشتند. یکی از این شهرهای مهم در آن زمان کیش بود که بنا بر اساطیر سومری سلطنت را بلافاصله پس از طوفان، از آسمان دریافت کرده بود؛ ولی در همان زمان دولت-شهر دیگری به نام ارک (اوروک) در دوردست‌های جنوب کیش وجود داشت. ارک روز به روز بر نفوذ و اعتبار خود می‌افزود و برتری کیش در سومر را دچار مخاطره می‌ساخت. پادشاه کیش متوجه خطر شد؛ بنابراین از کشور ارک خواست که حاکمیت او را بپذیرد؛ در غیر این صورت، آماده‌ی جنگ باشد. در چنین شرایط بحرانی بود که مجلس شیوخ و مجلس مردان قادر به حمل سلاح (جنگجویان) تشکیل جلسه دادند. دو مجلس می‌بایست یکی از دو راه را برمی‌گزیدند: به زیر یوغ پادشاه کیش رفتن و بفرستادن از صلح و آرامش، یا به دست گرفتن سلاح و نبرد در راه حفظ استقلال]. (از الواح سومر - سموئیل کریمر: ص ۸۳ و ۸۴).

وصحيح أن بعض ملوك سومر هم مجرد ملوك مدّعين للتنصيب الإلهي، ولكن ما يهمننا هو أن السومريين عموماً كانوا يؤمنون بالتنصيب الإلهي، ويؤكد هذا الأمر ما وصلنا مكرراً في الألواح الطينية من أن الملوك هم من سلالة الآلهة وأن الآلهة تعينهم، وهناك قصة نقلها القرآن تمثل منازعة حدثت في سومر أو بلاد ما بين النهرين بين أحد الملوك المدعين الملك مع إبراهيم الخليل (ع) الملك المنصب من الله: ﴿الْم تَر إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: 258].

این درست است که برخی از پادشاهان سومری فقط ادعای تعیین الهی را داشتند، ولی آنچه برای ما اهمیت دارد این است که عموم سومریان به تنصیب الهی معتقد بودند. آنچه از الواح گلین به‌دفعات به دست ما



رسیده، مبنی بر اینکه پادشاهان، نوادگان خدایان هستند و از سوی خدایان تعیین می‌شوند، مؤید این مدعاست. قرآن داستانی نقل کرده که نشان‌دهنده‌ی منازعه‌ای است که در سومر یا سرزمین بین‌النهرین بین یکی از پادشاهان مدعی حکمرانی با ابراهیم خلیل ع که حاکمی منصوب شده از طرف خدا بود، روی داده است:

﴿آیا ندیدی آن‌کسی را که خدا به او پادشاهی ارزانی کرده بود با ابراهیم، درباره‌ی پروردگارش محاجه کرد؟ آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگار من زنده می‌کند و می‌میراند. او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: خدا خورشید را از مشرق برمی‌آورد تو آن را از مغرب برآور. آن کافر حیران شد، زیرا خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند﴾ [بقره: آیه ۲۵۸].

وعموماً، ممکن مراجعه‌ی النصوص السومریة والأکادیة والبابلية لنجد أن هذا الأمر واضح في كثير من النصوص، وأنهم كانوا يعتقدون أن الملك تنصيب إلهي، أي كما في عقيدة الدين الإلهي الصحيحة التي في التوراة والإنجيل والقرآن ([41])، وهذا يبيِّن بوضوح أن السومريين قد ورثوا الدين الإلهي القديم وكانوا ملتزمين بتعاليمه وأهمها النواميس المقدسة ومنفذهها، ولكن لما تقادم عليهم الزمن حصل الشيء الذي يحصل دائماً وهو التحريف للدين الإلهي، واغتصاب الملك الإلهي، واضطهاد الملك المنصب من الله كما في حادثة إبراهيم (ع) الذي اضطر أخيراً إلى مغادرة أرض آبائه ([42]) حتى شاء الله أن يعود أبناؤه فيما بعد بعودة ابنه علي ابن أبي طالب (ع) إلى أرض سومر وأكاد أو شومر أو شنعار أو بلاد ما بين النهرين (العراق).

می‌توانیم با مراجعه به متون سومریان، اکدیان و بابلیان این موضوع را به‌وضوح در بسیاری از متون آنها مشاهده کنیم که آنها معتقد بودند حکومت و پادشاهی باید با تنصیب الهی صورت گیرد؛ همان‌طور که در باور دین الهی صحیح در تورات، انجیل و قرآن ([۴۱]) نیز همین‌گونه است.

این آشکارا حکایت از آن دارد که سومریان دین الهی کهن را به میراث برده‌اند و به تعالیم آن که مهم‌ترین قسمتش قوانین شرعی مقدس و تعیین مجری آن بود، نیز پایبند بوده‌اند. ولی با گذشت زمان، همان چیزی اتفاق افتاد که همیشه رخ می‌دهد و آن تحریف دین الهی، غصب حکمرانی الهی و مقهور ساختن حاکم تعیین شده از سوی خداوند می‌باشد. همان‌طور که در ماجرای حضرت ابراهیم ع شاهدیم که وی در نهایت مجبور شد سرزمین پدرانش را ترک گوید ([۴۲]) تا در زمانی که خدا اراده فرموده بود، فرزندان‌ش بازگردند؛ یعنی بازگشت پسرش علی‌بن‌ابیطالب ع به سرزمین سومر و اکد یا شومر یا شنعار یا سرزمین بین‌النهرین یا عراق فعلی.

وهذا أحد النصوص نقله د. كريم عن الألواح السومرية، ويُبين اعتقاد السومريين بالدين الإلهي وبالتنصيب الإلهي للملك أو الحاكم:

این یکی از متونی است که دکتر کریم از کتیبه‌های سومریان نقل کرده و در آن اعتقاد آنها به دین الهی و تعیین پادشاه یا حاکم از سوی خدا را بیان می‌دارد:

« يا سومر يا أيها البلد العظيم بين جميع بلدان العالم،  
أنت مغمور بالنور الثابت الراسخ،  
الذي ينشر من مطلع الشمس إلى مغرب الشمس النواميس الإلهية بين جميع  
الناس،  
إن نواميسك المقدسة نواميس سامية لا يمكن إدراكها،  
قلبك عميق لا يسبر غوره،  
المعرفة الصحيحة تأتي بها ..... كالسماء لا يمكن أن تُمس،  
والملك الذي تلهه متوج بالتاج الأبدي،  
والسيد الذي تنجبه يضع التاج على رأسه إلى الأبد.

سيدك سيد مبجل وملكك يجلس مع الإله آن على المنصة السماوية،  
إن ملكك هو الجبل العظيم .....» [من ألواح سومر - صموئيل كريمر].

«ای سومر، ای سرزمین عظیم، در بین تمام سرزمین‌های جهان،  
تو در نور ثابت و راسخ غوطه‌ور هستی،  
که از محل طلوع آفتاب تا محل غروب آن قوانین الهی را بین همه‌ی مردم  
منتشر می‌سازد،  
به‌راستی قوانین الهی مقدس تو، قوانینی برجسته و والاست و درک آن  
دست نیافتنی،  
قلبت چنان ژرف است که درک عمق آن ممکن نیست،  
معرفت درست از آن سرچشمه می‌گیرد، ... چونان آسمان است که نمی‌توان  
آن را لمس کرد،  
و پادشاه تاجدار که با تاج ابدی به دنیا می‌آید،  
و آقایی که هنگام به دنیا آمدن، تاج را برای ابد بر سر خود می‌گذارد،  
آقاییت آقایی بس ارجمند است و پادشاهت با خدایگان بر تخت آسمانی  
جلوس می‌کند،  
به‌راستی پادشاهی‌ات مانند کوه عظیم است....» [از الواح سومر - صموئیل کریمر].

\* \* \*

[41]. للمزيد انظر ملحق رقم (3).

[۴۱] - جهت اطلاعات بیشتر به پیوست شماره ۳ مراجعه نمایید.

[42]. عن إبراهيم بن أبي زياد الكرخي قال: (سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: إن إبراهيم (ع)  
كان مولده بكوثرى ربي، وكان أبوه من أهلها، وكانت أم إبراهيم وأم لوط سارة وورقة  
أختين وهما ابنتان للاحج، وكان لاحج نبيا منذرا ولم يكن رسولا، وكان إبراهيم (ع) في  
شبيبته على الفطرة التي فطر الله عز وجل الخلق عليها حتى هداه الله تبارك وتعالى إلى

دینه واجتباء، وانه تزوج ساره ابنه لاجح وهي ابنه خالته، وكانت ساره صاحبه ماشية كثيرة وأرض واسعة وحال حسنة، وكانت قد ملكت إبراهيم جميع ما كانت تملكه، فقام فيه وأصلحه وكثرت الماشية والزرع حتى لم يكن بأرض كوثرى ربي رجل أحسن حالاً منه، وإن إبراهيم (ع) لما كسر أصنام نمرود وأمر به نمرود فأوثق عمل له حيراً وجمع له فيه الحطب وألهب فيه النار ثم قذف إبراهيم (ع) في النار لتحرقة، ثم اعتزلوها حتى خمدت النار ثم أشرفوا على الحير فإذا هم بإبراهيم سليماً مطلقاً من وثاقه، فأخبر نمرود خبره فأمرهم أن ينفوا إبراهيم من بلاده، ... وقال: إنه إن بقي في بلادكم أفسد دينكم وأضر بالهتكم، فأخرجوا إبراهيم ولوطاً معه من بلادهم إلى الشام .. الكافي: ج 8 ص 370.

[٤٢] - از ابراهيم بن ابو زياد كرخي روايت شده است كه گفت: شنيدم ابا عبدالله ع مىفرمايد: (ابراهيم ع در كوثرى ربي به دنيا آمد و پدرش از اهالى آن شهر بود، و مادر ابراهيم و مادر لوط -ساره و ورقه- دو خواهر و از دختران لاجح بودند كه او هم پيامبرى بيمدهنده بود، ولى مقام رسالت نداشت. ابراهيم در دوران جوانى بر فطرتى كه خداوند عزوجل خلق را بر آن آفريده بود (يكتاپرستى) زندگى مىكرد تا اينكه خداى متعال او را به دين خود هدايت فرمود و وى را برگزيد. ابراهيم ساره دختر لاجح را كه دخترخاله اش بود، به همسرى برگزيد. ساره داراي رمه و گلهى بسيار و مالك زمينهاى وسيع و چهره‌اى زيبا بود و هر چه در اختيار داشت را به تملك ابراهيم درآورد. ابراهيم نيز اداره‌ى آنها را بر عهده گرفت و با سرپرستى آن حضرت، اموال او بسيار شد تا آنجا كه در سرزمين كوثرى ربي وضع زندگى كسى بهتر از ابراهيم نبود. وقتى ابراهيم بتهاهى نمرود را شكست، نمرود فرمان داد، او را دربند كنند، سپس گودالى حفر و آتش بسيارى در آن ايجاد كردند و ابراهيم را در آن انداختند تا بسوزد. سپس صبر كردند تا آتش خاموش شود. سپس بر بالاي گودال رفتند وديدند ابراهيم به سلامت، آزاد شده از بند، آنجاست. به نمرود گزارش دادند، و او نيز دستور داد تا ابراهيم را از سرزمينش تبعيد كنند... و گفت: اگر اين مرد در سرزمين شما بماند، دين و آيين شما را تباه خواهد كرد و به خدايانتان زيان مىرساند؛ بنابراین ابراهيم را به همراه لوط از سرزمينشان به شام تبعيد كردند... الكافي: ج 8 ص 370.